

گیجی بعد از آپرکات

«جنگل پر تقال» فیلمی است که ۸۰ درصد آن از تجارب شخصی کارگردانش الهام گرفته است

در زندگی مان رخ می دهد، آنقدری که برای ناظری بیرونی آشکار و زلال است، برای خودمان که در وسط معرکه ایم، بی ابهام و صاف و شفاف نیست. بوسسوری را در نظر بگیرد که آپرکات سنگینی در رنگ به صورتش می خورد. در آن لحظه، تماشاگران به سرعت تشخیص می دهند چه رخ داده و بوسسور مشت خورده در وضع بدی قرار دارد. اما بوسسور زیر ضرب تا چند لحظه گیج و مات و میموت است. نمی داند وضع از چه قرار است و چه باید بکند و چه چیزی در انتظارش است و عاقبت چطور این مسابقه را تمام می کند. وضعیت خیلی از مادر بر خورد با رخدادها و تصمیمات زندگی مان همینطور است و اگر قرار باشد در باره این رخدادها و تصمیمات بنویسیم یا به هر دلیلی مجدداً به آنها فکر کنیم، شاید ندانیم نسبت به آنها چه احساسی داریم؛ همان احساس گیجی بعد از آپرکات که گاه تا سال ها طول می کشد.

در روایت داستانش بی لکت و مسلط است؟ نه، مثل همان بوسسوری که گیج ضربه حریف است، فیلم در جاهایی گیج و منگ است، مخصوصاً در جای مهمی مثل شخصیت بهاربان. بهاربان قرار است هنرمند درکشده و کشف نشده ای باشد که از این بابت عصبی و عاصی است. سایرین باید تاوان در جازدن و رشد نکردن او را بدهند. بر خورد تند و بدش با بچه های مدرسه هم ناشی از همین است. اما چیزی بیش از این از بهاربان دستگیرمان نمی شود، چون چیزی بیش از این عرضه نشده. جای دیگری که فیلم گیج می زند، همان بخشش یکباره مریم و کنار آمدن بهاربان با خودش است. بی آنکه نشانه ای از این بخشش در مریم یا آمادگی بهاربان در پذیرش چیزی که هست دیده باشیم - صرف دیدن کافی است، لحظه ای، ژستی، حرکت دوربینی، قاب ثابتی، به هر حال نشانه ای دیدنی که از گفتن و به زبان آوردن پذیرفتنی تر است - این چرخش خیلی یکباره و تحمیلی است. مزه یا پان خوش چرپیده به منطق داستانی، حالا با نگاه خوانساریان به موضوع واضح و شفاف نبوده یا بر تکنیک برای نمایش این چرخش روایی کاملاً تسلط نداشته است.

قرار گرفته و حالا دچار فراموشی شده مواجه می شود. خوانساریان مثل بهاربان معلم است، معلم هنرستان و به گفته خودش معلمی هم برایش خیلی جدی است و هم آن را خیلی دوست دارد. او در گفت و گو با خبرگزاری مهر به این پرسش که آیا سهراب بهاربان همان آرمان خوانساریان است می گوید: «شاید بله، چون به هر حال هر کسی تکه هایی از خودش را در فیلمش جا می گذارد. بخش های زیادی از «جنگل پر تقال» هم از واقعیت سرچشمه می گیرد. شخصیت معلم داستان هم بخشی از من است که در خودم سانسور می کنم یعنی سهراب بهاربان شخصیت بیرونی من نیست. در واقع هنگام نوشتن فیلمنامه بر اساس بانک عاطفی خود و تکنیک های فیلمنامه نویسی محصولی خلق می شود و در این مورد حدود ۸۰ درصد ماجراهای فیلم بر اساس اتفاقاتی شکل گرفته که برای خودم یا نزدیکانم رخ داده است.» خوانساریان قبل از فیلم بلندی ۳ فیلم کوتاه جایزه برده ساخته و با سینما و فضای تولید و روند کار آشنا بوده. با این حال، داستان فیلم بلند، مخصوصاً به دلایل اقتصادی، با فیلم کوتاه متفاوت است. پس رجوع به تجربیات شخصی برای ساخت نخستین فیلم بلند تصمیمی محتاطانه و منطقی بوده است. ولی آیا این تصمیم تمام و کمال به نفع فیلم و خوانساریان تمام شده و خوانساریان

حمید همایون یکی از نخستین توصیه هایی که معمولاً در کتاب های آموزش فیلمنامه نویسی یا کارگردانی می شود این است که برای نخستین تجربه کاری تان سراغ ماجراها و آدم های زندگی خودتان بروید که از نزدیک می شناسید؛ توصیه ای منطقی که ظاهر اجرای آن نباید خیلی مشکل باشد. بالاخره همه ما، هر قدر هم تابع و مقلد، زندگی خودمان را زندگی می کنیم؛ حتی اگر در زندگی رسماً اختیاری از خودمان نداشته باشیم و صرفاً چیزی را که به ما دیکته می شود زندگی کنیم، باز داریم هر روز این پیروی و تبعیت را زندگی می کنیم و آن را با پوست و گوشت مان تجربه می کنیم و از آن شناخت - حداقل، شناخت نسبی - داریم. اما واقعیت این است که تجربه ما از حوادث و رویدادهای زندگی خودمان آنقدری که به نظر می رسد شفاف و ملموس و عینی نیست. گاهی اتفاق یا حادثه ای که

آرمان خوانساریان در «جنگل پر تقال» آن توصیه کتاب های آموزشی را جدی گرفته و تجارب خودش را دستمایه ساخت نخستین فیلم بلندش کرده است. شخصیت اصلی فیلم علی بهاربان نام دارد که در رشته نمايشنامه نویسی تحصیل کرده و نام هنری اش سهراب بهاربان است، اما سال ها بعد از فارغ التحصیلی توفیقی در عالم نمایش کسب نکرده و به جایی نرسیده است. او پس از مدت ها بیکاری در مدرسه ای به عنوان معلم ادبیات مشغول به کار می شود. مدیر مدرسه بهاربان را تحت فشار قرار می دهد که ظرف ۲ روز مدرک تحصیلی اش را تحویل دهد، وگرنه عذرش را از مدرسه می خواهند. بهاربان به رغم میل باطنی اش به شهر محل تحصیلش تنگناب می رود و با دختری که سال ها پیش مورد ادیت و آزار او

فیلم دانا

در این ناهار بازار کمدهای «فسیلی» - «جمشیدی»، «جنگل پر تقال» خیلی نفروخته. در حدود یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان. احتمالاً بودجه تولیدش را هم بر نمی گرداند. بیش از ۲۵ هزار نفر تماشاگرش بوده اند که در برابر تماشاگران کمدهای ها رقمی نیست. نادیده گرفتنش آسان تر است تا پرداختن به آن. ولی نگذارید فقط صدای جیرینگ جیرینگ گیشه راهنمای شما برای سینما رفتن باشد. نظر دو صاحب نام می تواند راهنمای شما باشد.



کیانوش عیاری در یادداشتی که در ۱۷ آبان در شبکه اجتماعی خود منتشر کرد، درباره «جنگل پر تقال» نوشت: «آرمان خوانساریان کارگردان صادقی نیست؛ زیرا وانمود می کند جوانی سی و یک ساله است، در حالی که فیلم خیلی خوب و دانای «جنگل پر تقال» را باید یک کارگردان پنجاه - شصت ساله و البته دانا و خوش قریحه ساخته باشد.

مقصود از این شوخی بی مزه این است که این فیلم دیدنی چندسال اخیر سینمای ایران را حتماً ببینید؛ فیلمی که کارگردانی ناب و بی ادعای آن با فیلمنامه ای گیرا و پُر مغز، اثری یگانه را به سینمای ایران اهدا کرده است.

امید که این فیلم هم، زیر چرخ دنده های سینمای خنده آمیز گم نشود. از این رو به مردم - به ویژه علاقه مندان سینما و مخاطبین باسواد - حتماً توصیه می کنم و باز هم تکرار می کنم که این فیلم به شدت دانا را ببینند.

با خرید یک بلیت ۶۰ هزار تومانی بابت تماشای این فیلم، میلیون ها تومان لذت ببرید...

آقای آرمان خوانساریان سی و یک یا پنجاه، شصت ساله! فیلمتان یک اعجاز نایاب را در سینمای ایران دارد و آن، حس و حال گرمی است که به تماشاگر یخ زده این دوران منتقل می کند.»

مصطفی مسطور، داستان نویس، مترجم و منتقد ادبی، نیز در یادداشتی در خبرگزاری مهر درباره «جنگل



پر تقال» نوشت: «طرح داستان «جنگل پر تقال» به معنای فنی آن (plot) از لحاظ تکنیکال و فنی خوب است، در واقع منطق دارد و به واسطه یک سببیت، داستان شکل می گیرد. ممکن است کسی بگوید این طرح خیلی قوی نیست و مفاهیم عمیقی در آن وجود ندارد. این موضوع از تباطی به طرح ندارد.» وی در جایی دیگر از این یادداشت آورد: «داستان این فیلم به لحاظ عمق و تفکری که قرار است به مخاطب منتقل کند خیلی فریه نیست. چرخش شخصیت مریم، اینکه همه چیز را می داند و دچار فراموشی نشده خیلی خوب است اما کافی نیست.»

